بررسی و نقد دیدگاه نظریه پرداز ادبیات مهجر شمالی / میخائیل نعیمه؛ تفاوت های شرق و غرب

اصلانی

از ویژگی‏های ادبیات معاصر عربی ورود در مباحث اجتماعی و فرهنگی است. با شروع قرن نوزدهم میلادی، ادبای عرب به تأثیر از غرب، ادبیات را نقد و تفسیر انسان و هستی تعریف کردند. از اینرو پرداختن به مسایل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به عنوان یکی از مأموریت‏های ادیب معاصر عرب تلقی شد. میخائیل نعیمه؛ منتقد و نظریه‏پرداز ادبیات مهجر شمالی پس از مهاجرت به آمریکای شمالی و همراهی با «جبران خلیل جبران» در تأسیس «الرابطه القلمیة» یا انجمن قلم به مسایل اجتماعی و فرهنگی، عنایت برجسته‏ای کرد. وی با توجه ویژه به انسان به مثابه محور ادبیات، به تفاوت بین شرق و غرب یا شرقی‏ها و غربی‏ها پرداخت. دیدگاه‏های نعیمه از این جهت شایسته تحقیق و بررسی علمی است که وی در بیان اندیشه‏های خود، صادقانه و بی‏توجه به عوامل اثرگذار، تلاش کرده و با کاهش پیش زمینه‏های ذهنی خود، به نظریه‏پردازی دست زده است. وی درحالی که در خانواده‏ای مسیحی ارتدکسی تربیت شده و چندین دهه پس از مهاجرت از لبنان در آمریکا زیسته است، در مقایسه شرق و غرب و تفاوت‏های آنها با تحلیلی دقیق و عالمانه و بدون هرگونه شائبه استحاله در فرهنگ آمریکایی، فرهنگ و اخلاق حاکم بر جوامع غربی و بویژه آمریکا را به نقد و چالش جدی کشیده است.

قبل از ورود در مبحث تفاوت‏ها، لازم است به اختصار منظور از شرق و غرب بیان شود. منظور از شرق و غرب،محدوده و موقعیت جغرافیایی آنها نیست. (1) شرق به مجموعه کشورهایی اطلاق می‏شود که معیار اندیشه و عمل آنها، ادیان الهی و آموزه‏های وحیانی است و غرب به کشورهایی اطلاق می‏شود که میزان اندیشه و رفتار آنها، انسان و عقل اوست!

در حقیقت فرهنگ غرب، انسان را به جای خداوند! و عقل او را به جای پیامبر! نشانده است. ما در ابتدا به بیان تفاوت‏های شرق و غرب از منظر نعیمه می‏پردازیم، پس از نقد و بررسی، تفاوت‏هایی که وی مورد لحاظ قرار نداده است را مطرح می‏کنیم.

1- روش برخورد با پرسش‏های اساسی هستی و ابزارهای شناخت.

شرق و غرب در مواجهه با پرسش‏هایی نظیر مبدأ و معاد، انسان و هدف از زندگی، برخوردهای متفاوتی دارند. شرق که در ابعاد فراوانی ریشه‏دارتر از غرب است، به این پرسش‏ها از طریق تأمل درونی پاسخ می‏دهد و کلید حل این معماها را در نیروهای نهفته در ذات انسان می‏جوید. از بارزترین این نیروها، قدرت بصیرت یا «چشم سوم» (2) است. این نیروی نهفته اگر آزاد شود می‏تواند از خلال پوشش‏های متغیر اشیاء بگذرد و به درون آن نفوذ کند و سپس راه خود را، به سوی خداوند بیابد. نیروی بصیرت نیز رها و کارآمد نمی‏شود جز در کسانی که تمام توان خود را برای آزادی و شکوفایی این نیرو به کار برند. خواسته‏های خود را در جهت شکوفایی قدرت بصیرت سوق داده و قلب‏ها و افکار خود را از امیالی پاک کنند که چون پرده‏ای ضخیم، مانع از دیدن حقایق شده است. در طول زمان، چندین‏بار شرق، نیروی بصیرت خود را آزاد کرده و از اینرو خاستگاه ادیان شده است. (3)

اما غرب در مواجهه با این پرسش‏ها، نه با تأمل درونی و ژرف‏اندیشی، بلکه با کار منظم تلاش کرد بدانها پاسخ دهد. یعنی قبل از این که از نیروی بصیرت خود در حل این معماها استعانت به‏طلبد، از نیروهای مادی یاری طلبید. با بهره‏گیری از روش عمل‏گرایی(4) خواست که به این پرسش‏های حیاتی، پاسخی درخور بدهد! غرب شیوه حسی و تجربی را در مقابل راه‏هایی نظیر تأمل و روش‏های فکری و فلسفی در پیش گرفت. درحالی که، حل مسایل فکری و فلسفی با ابزارهای تجربی و آزمایشگاهی، برخلاف منطق و روش‏شناسی دانش و علوم است.

از منظر نعیمه، هرچند که روش تجربی برای بهبودی اوضاع اقتصادی و تنظیم امور اجتماعی موءثر بوده و شرق نیز باید از آن بهره‏گیرد، اما این روش برای پاسخگویی به پرسش‏های موردنظر، بسی عاجز است. وی صرفاً روش تأملی را برای پاسخ به این سوءال‏ها مطرح می‏کند. نظریه‏پرداز ادبیات مهجر شمالی به عنوان یکی از طلایه‏داران ادبیات تأملی شهرت دارد. آثار ادبی وی مالامال از تأمل در خداوند، هستی، انسان، مرگ، زندگی خیر و شر و... است. او نیروها و امیال نهفته (5) انسانی را بهترین عوامل رسیدن انسان به شناخت مجهولات هستی و رهایی از موانع و محدودیت‏ها می‏داند. وی در این ارتباط می‏گوید: «معتقدم که انسان، هسته‏های شکوفایی بی‏نهایت را با خود دارد و کلمه «کمال» برای بیان حالتی که انسان از محدوده خیر و شر و همه تناقض‏ها، رها می‏شود و خود را با ذات بزرگی که ذات خداوند است یکی می‏کند، کفایت نمی‏کند. (6)

نعیمه به این موضوع اعتقاد دارد که استفاده انسان از حواس پنج‏گانه برای پاسخ به پرسش‏های حیاتی، هستی او را به جایی نمی‏رساند و از ظواهر امور، فراتر نمی‏رود. وی در کتاب «مذاکرات الارقش» (17)، یادداشت‏های جذامی ( در فرهنگ لغت لاروس، ارقش به معنای نقطه‏های سیاه و سفید آمده است) (8) می‏گوید: «درجهالت انسان، همین کافی است که تلاش می‏کند شناخت را صرفاً با حواس مادی به دست آورد. هرچیزی را که این حواس بررسی کند، محصور و محدود است. اینها (حواس پنج‏گانه) فریبنده نیز هست (9) انسان با سکوت و تأمل چیزی را می‏بیند که نه چشم می‏تواند آن را ببیند و نه گوش می‏تواند آن را بشنود. انسان‏ها از سکوت وتأمل فرار می‏کنند، پس چگونه می‏توانند خداوند را درک کنند؟ و کسانی که خداوند را صدا می‏کنند، بدون این که با تأمل و سکوت آن را درک کنند، در حقیقت اسمی را صدا می‏زنند که مصداق خارجی (برای آنها) ندارد» (10)

ابزار شناخت غرب، صرفاً حواس پنج‏گانه مادی است، در حالی که نعیمه، ابزارهای شناخت نظام هستی و شناخت هدف از خلقت انسان را، عقل، خیال، بصیرت، وجدان و اراده می‏داند. (11) به عنوان نمونه، وی در مورد خیر و شر اعتقاد دارد که آن مرحله‏ای از مراحل هستی است، نه بیشتر و هدف از آن، رساندن ما به شناخت نظام هستی است. استاد شهید علامه مطهری نیز در مبحث خیر و شر اعتقاد دارد که، شر نسبی است و موجب شناخت خیر و نعمت‏های دیگر الهی می‏شود که ما را به معرفت نزدیک می‏کند. (12) اکنون این پرسش قابل طرح است که آیا شناخت این مسایل با حواس پنج‏گانه، ممکن است؟ به طور طبیعی، پاسخ منفی است. زیرا این حواس در علوم تجربی و آزمایشگاهی، کاربرددارد. و از قدرت شناخت در حوزه‏های هستی‏شناسی و فلسفی، برخوردار نیست.

2- خدامحوری و خودمحوری

شرق، تسلیم بزرگترین قدرت (خداوند) است و با آن به چالش برنمی‏خیزد. و غرب، با تمام توان خود بر آن تاخته و به نبرد می‏پردازد. (13) شرق، خلق را کامل می‏بیند، زیرا که مخلوق خدای کامل است. و غرب، نواقص فراوانی در آن می‏بیند! و لذا سعی می‏کند آن را اصلاح کند! شرق، به همراه حضرت محمد(ص) می‏گوید: «بگو سرنوشت ما، همانست که خداوند مقرر فرموده» و به همراه عیسی (ع) ندا می‏دهد: «مشیت خداوند باید حاکم باشد) و با لائوتسو از همه مسایل دون‏پایه و زمینی جدا می‏شود. تا روح خود را با روح بزرگ (خداوند) یکی کند. اما غرب می‏گوید: «باید اراده من حاکم باشد». هنگامی که تلاش‏هایش به نتیجه می‏رسد؛ بارها خود را عامل پیروزی می‏داند و هنگامی که مرگ به سراغ او می‏آید، خواست‏های خود را به آیندگان توصیه می‏کند»، (14) نعیمه، در ادامه این موضوع می‏گوید که شرق یک بار گمان کرد که می‏تواند به عرش خداوند برسد، در نتیجه، برج بابل را ساخت و هنگامی که این برج فرو ریخت به ضعف خویش اقرار کرد و تسلیم عظمت خداوند شد. اما غرب، هر روز برجی را می‏سازد و برجی دیگر از او سقوط می‏کند و به ترمیم آن می‏پردازد و مصمم می‏شود که اعماق هستی را بدون بهره‏مندی از وحی، فقط توسط خویش بشناسد!

در این فراز از سخنان نعیمه، آنچه بسیار بدیهی است خدا محوری شرق و خودمحوری غرب است. غرب، علی‏رغم شکست‏های متعدد در میدان هستی‏شناسی، باز هم راههای پیموده را می‏آزماید و سمفونی یکنواخت شکست در حوزه اندیشه را مرتب تکرار می‏کند.

شرق می‏گوید: «جز خداوند کسی غالب نیست» اما غرب می‏گوید؛ «جز من (انسان) کسی غالب نیست!(15)» در حقیقت اقرار شرق به ضعف انسان در شناخت کنه هستی، نشانه ژرف‏اندیشی، تأمل مستمر در حقایق عالم، و نشانه عظمت، و غلبه آن بر مشکلات هستی و تلاش خوش فرجام برای شناخت حقیقت است. و ادعای غرب مبنی بر سیطره بشر بر عالم و انانیت فوق‏العاده، دلیل واضحی بر شکست تمام تلاش‏های آن در حل معماهای هستی و شناخت مجهولات آن است. تلاش غرب برای اصلاح هستی! و فهم اسرار آن با ابزارهای مادی مانند تلاش ماهی دریاست که سعی می‏کند دریا را اصلاح کند و اسرار آن را به دست آورد. نعیمه، بر این باور است که شرق قرن‏ها پیش، خداوند را با ایمان و دستاوردهای معنوی خویش، شناخته است. درحالی که غرب امروزه تلاش می‏کند به وسیله میکروسکوپ و تلسکوپهای خویش خدا را بشناسد، عبرت‏آموز است بدانیم که هرگاه غرب در پژوهش پیرامون خدا ژرف‏اندیشی می‏کند، به شرق و آموزه‏های الهی آن روی می‏آورد و غبار زمان را از آن، کنار زده و جلا می‏دهد و آن را به مخاطبان خود به عنوان حقایق جدید! عرضه می‏کند. غرب با اقتباس از فلسفه هندی، چینی و فارسی و با ترکیب آنها با روش‏های تجربی خود تلاش می‏کند تا به پرسش‏های حیاتی هستی، پاسخ دهد. طبیعی است که این شیوه، منتج به نتیجه‏ای نمی‏شود. زیرا ترکیب اندیشه‏های کلامی و فلسفی شرق با روش‏شناسی مادی غرب، هیچ تناسبی با هم ندارد. زیرا اساس اندیشه شرق، عقل سلیم متکی بر وحی و شالوده اندیشه غرب، عقل گرفتار در چنبره مادیات و متکی بر امیال فردی است. واماندگی غرب از شناخت خداوند و حقایق بنیادین هستی در آزمایشگاه‏های علوم تجربی و تمسک به فلسفه‏های نامبرده و ترکیب آن با روش‏های خود، آب در هاون کوبیدن است. به عنوان مثال فلاماریون؛ ستاره‏شناس برجسته مانند «ویلیام هرشل»(16) بهترین دوران عمر خود را صرف ستاره‏شناسی کرد و درنهایت سی سال عمر خود را صرف کرد تا برای غرب ثابت کند که انسان مرکب از روح و جسم است. این درحالی است که، شرق از دوران بسیار قدیم با ایمان خود، این حقیقت را دریافته بود و بنیان زندگی خود را، بر پایه این دیدگاه و حقایق الهی استوار کرد. نعیمه می‏گوید: «اگر آن چیزهایی که غرب از شرق به عاریت گرفته را به آن پس دهد، مانند قبری می‏شود که از بیرون طلا اندود و از درون پر از استخوان و کرم است»(17) هدایای شرق به غرب فراوان است، از جمله: انجیل و هدایای غرب به شرق عبارت است از: سیم خاردار، زره‏پوش، ادوات نظامی، کاباره، موادمخدر، بیماری‏های واگیردار و بحران‏های فراوان انسانی! اما چیزهایی که شرق در مقابل این هدایا! به غرب می‏پردازد: عزت نفس، آسایش فکری و اعتراف علنی به این موضوع، که شرق زباله‏دان جهان و غرب بهشت پرثمر دنیاست!(18)

3- پیشرفت غرب در دانش تجربی و شرق در علوم الهی و انسانی

از قدیم، دانش و تمدن شرق، اذهان جهانیان را به خود مشغول کرده بود. ولی اکنون غرب در اوج تکنولوژی و شرق در شرایط نامطلوبی از این جهت به سر می‏برد. این واقعیت، ذهنیت تقلید شرقی‏ها از غربی‏ها را، در اذهان تداعی می‏کند. نعیمه در این ارتباط می‏گوید: «شرق حتی در اقتباس یک حرف از غرب بی‏نیاز است؛ زیرا اقتباس جز تقلید نیست و هرکس از دیگری تقلید کند، نسبت به خویش یکرنگ نیست. زیرا حقیقت خود را پنهان می‏کند تا حقیقت دیگری را آشکار کند. بدین صورت، نمی‏دانم چگونه می‏توانیم در امری از امور از غرب تقلید کنیم، بدون این که بر خودمان خیانت نورزیم و حقیقت خود را مسخ نکنیم.»(19) زمانی که موضوع تقلید در علوم تجربی چنین باشد قطعا در علوم انسانی، تقلید از منظر نعیمه جایی ندارد. وی می‏گوید: «شعر حاصل عواطف، افکار و احساسات درونی ماست. اگر ما در شعر و نثر از غرب تقلید کنیم، درحقیقت مقلد عواطف، افکار و احساسات دیگران هستیم. زیبایی شعر، اخلاص آن در تصویر کشیدن حقیقت نهفته در درون شاعر و رمز و راز ابتکار در همین موضوع، نهفته است. وی در فرازی دیگر، سخن نهایی خود را چنین بیان می‏کند: «اگر شرق و غرب چاره‏ای جز این ندارند که یکی از دیگری درس بیاموزد، غرب در آموختن نیازمندتر از شرق است.»(20) زیرا شرق در دوران تمدن اسلامی چه در علوم تجربی و فنی و چه در علوم الهی و انسانی، فوق‏العاده درخشید و قرن‏ها، چشم جهانیان بدان دوخته شده بود. شرق از قدیم، مهد علوم تجربی الهی و انسانی بود؛ لذا سزاوار تقلید از غرب نیست.

4- باور شرق به حقایق مطلق و غرب به حقایق نسبی

یکی از ویژگی‏های اندیشه غرب در دوران معاصر، باور به نسبی‏گرایی و ترویج آن است. اعتقاد به نسبی‏گرایی از علوم تجربی به کلام و الهیات غربی نیز به سرعت سرایت کرد. با مطرح شدن نسبی‏گرایی، اساس باور یقینی به خداوند، پیامبر، معاد، اخلاق و فضایل بشری متزلزل شده و هر اندیشه متعالی بر موج بی‏ثباتی سوار می‏شود.

به رغم مطرح شدن اندیشه تفکر، نسبیت در تمام حوزه‏های تجربی و انسانی غرب، شرق با بهره‏گیری از کتب آسمانی و آموزه‏های انبیاء الهی هنوز به حقایق مطلق معتقد است. نعیمه می‏گوید؛ «گفتم: حقایق الهی، زیرا به نظر من حقیقتی به جز آنها نیست. انسان از ناحیه خویش، ناتوان از درک اسرار هستی است. این حقایق از ابتدا جزء میراث فکری شرق بوده؛ اما آن چیزی که ما امروز آنها را به نام حقایق علمی از آنها نام می‏بریم و زندگی خود را بدان وسیله هماهنگ می‏کنیم، صرفا تخمینی است که خود را گاه گاهی مشغول می‏کنیم.»(21)

شرق به رغم این که دستاوردهای علمی خود را نسبی دانسته اما حقایق صادره از ناحیه خداوند و معصومین(ع) را مطلق می‏داند. اما غرب، شالوده فکری خود را بر امواجی از تردید بنا نهاده است، زیرا بر اندیشه‏های خطا پذیر استوار بوده و در حصاری از خودمحوری‏های انسان قرار دارد.

نقد و تحلیل تفاوت‏های شرق و غرب

شیوه برخورد غرب در ارتباط با استفاده و اقتباس از فرهنگ و اندیشه شرق، با صداقت همراه نیست. زیرا با استخراج اندیشه‏های نهفته در میراث فکری شرق، با تغییر ظواهر و جهت دادن به کاربری آن به نام دستاوردهای جدید فلسفی و کلامی غرب به دنیا ارایه می‏کند.

به عنوان مثال، غرب با اقتباس از این اندیشه اسلامی، که راههای متعدد برای رسیدن به خداوند وجود دارد؛ نظریه نامیمون نسبی‏گرایی در حق و پلورالیزم، یا حقانیت متکثره را مونتاژ کرد. نظریه تکثر راهها، فقط موءید تکثر در روش و مسیر رسیدن به حق است. در حالی که تفکر پلورالیزم، بیانگر حقانیت نسبی همه اندیشه‏ها و اهداف و ایجاد تردید در اذهان افراد اهل یقین است. با اعتقاد به تکثرگرایی، یا حقانیت پلورالی، هیچ معیاری برای اثبات حقانیت ادیان الهی و در رأس آنها اسلام و باطل بودن ایسم‏های بشر ساخته نخواهد بود. در این جا لازم است اشاره شود، که نعیمه نیز به نحوی به تکثرگرایی معتقد اس؛ ولی تکثرگرایی او فلسفی و سیاسی(22) نیست. بلکه باور او به این عقیده، فقط اخلاقی محض است. یعنی وی به عنوان یک انسان اهل فضیلت، رفتار و اندیشه و مرام هیچ فردی راحق مطلق نمی‏داند و به نسبی بودن حقانیت دستاوردهای فکری و رفتار مردم معتقد است.

به نظر نگارنده، مقاله کنونی نیاز به بحث‏های تکمیلی و رفع چندین حلقه مفقوده(23) دارد. بسیاری از تفاوت‏های دیگر وجود دارد، که نعیمه بدانها نپرداخته است. اکنون به اهم آنها می‏پردازیم:

1- پایبندی شرق به معنویت و موازین اخلاقی و غرب به مصالح مادی

توجه به موازین و مرزهای اخلاقی در مسایل فردی و اجتماعی از مختصات شرق است. در حالی که غرب به چیزی جز منافع مادی خود نمی‏اندیشد. از نگاه بعضی، نظریه‏های غربی «اصلا اخلاق، حرف مفت است و کار اخلاقی انجام دادن، از ساده‏دلی است(24) محور تصمیم‏گیری غرب در مسایل فردی و اجتماعی مصالح مادی است. اگر مصلحت دنیای غرب به ویژه آمریکا اقتضا کند تمام دنیا باید در آتش قهر سربازان آمریکایی به جهنمی سوزان تبدیل شود. برای تسلط بر نفت و گاز خلیج‏فارس و دریای خزر می‏توان دمکراسی و مبارزه با تروریسم را بهانه کرد و بمب‏های چندین تنی، بر سر مردم ریخت و زندانیان را با بدترین روش‏های قرون وسطایی، شکنجه روحی و جسمی کرد. این نکته قابل اشاره است که، بسیاری از متفکران جوامع غربی با این روند، مخالفت جدی کردند. به عنوان مثال تورشتاین و بلن؛ جامعه شناس معروف، جامعه آمریکایی را به طور کلی فاسد می‏دانست.(25) امروزه نیز پرفسور «نوام چامسکی»؛ زبان‏شناس و سیاستمدار برجسته آمریکایی به شدت سیاست‏های توسعه‏طلبانه کاخ سفید را به چالش می‏گیرد.

2- اهتمام شرق در مسائل اجتماعی به عدالت و غرب به آزادی

محور امور اجتماعی شرق، عدالت است. آموزه‏های دینی و سنت‏های اجتماعی جهان شرق، موءید همین امر است. تأکید خاص پیامبران و کتب آسمانی بر تسری عدالت در تمام حوزه‏های بسیار مشهود است. قرآن کریم، مأموریت پیامبر(ص) را استقرار عدالت اجتماعی(26) در میان مردم بیان می‏کند. امام علی(ع) در نهج‏البلاغه می‏فرماید: «خداوند بر پیشوایان عادل واجب کرده، که زندگی خود را با محرومان مقایسه کنند.»(27 )

غرب به جای عدالت، به آزادی و لیبرالیسم در تمام حوزه‏های اجتماعی، تأکید می‏کند. بعضی از متفکران دنیای غرب، عدالت را در دنیای کنونی از مسخره‏ترین واژه‏ها می‏دانند. فوکویاما(28)، لیبرالیسم آمریکایی را پایان تاریخ می‏داند و آزادی را اصلی‏ترین ارزش آمریکایی! تلقی می‏کند. در این نوع آزادی، تمام خطوط و معیارهای اخلاقی و دینی برای تسلیم دنیا به لیبرالیسم آمریکایی، با شگردهای مختلف اعم از تبلیغات رسانه‏ای و تهاجم نظامی پشت سر گذاشته می‏شود. شعار آزادی به جای عدالت، صرفاً برای فریب توده‏ها و سوق دادن افکار اندیشمندان دنیاست. زیرا زمانی که منافع دنیای غرب و آمریکا اقتضا می‏کند، لیبرالیسم مورد ادعا نیز، به راحتی به پای مصالح آنان به مسلخ می‏رود.

3- تکیه شرق به عقل متکی بر وحی و تأکید غرب به عقل‏مداری محض.

دنیای شرق در حوزه اندیشه و عمل از تمام توانمندی‏های عقلی بهره می‏گیرد؛ اما آن را کافی برای رسیدن به هدف مطلوب انسانی برای شناخت حقایق هستی و کمال خویش نمی‏داند. اتکاء شرق به عقل، مورد حمایت وحی است. در مقابل، غرب تنها ابزار لازم زندگی را عقل می‏داند! از اینرو انسان غربی، خود را به جای خداوند و عقل خودش را، به جای پیامبر نشانده است! کلید تمام مشکلات روحی و روانی غرب در تأکید بی‏جهت به عقل اسیر امیال و پرمدعای اوست.

4- شرق درپی صراط مستقیم و غرب مدعی صراطهای مستقیم است.

شرقی‏ها و بویژه مسلمانان راههای رسیدن به خداوند را به تعداد انسان‏ها می‏دانند. ولی ارزش این راهها را یکی نمی‏دانند. هرگز اسلام با مرام شیطان‏پرستی ! و ایسم‏های ساخته و پرداخته انسان بریده از وحی و اخلاق یکی نیست. در نهایت، باید یک اندیشه معیار حق بوده و راهی باشد که کاروان بشری را به ساحل معرفت و حقانیت برساند. در دنیای غرب، هرچه به ذهن متفکران خود محور می‏رسد به ایسم تبدیل می‏شود و به عنوان اندیشه‏ای که از حقانیت برابر با اسلام و ادیان دیگر آسمانی برخوردار است، مطرح می‏شود! امروزه صراطهای به ظاهر مستقیم! توسط غربی‏ها و عقبه آنان در جهان اسلام، به ابزاری برای ایجاد تزلزل در ایمان مردم به دین خدا، جایگزین کردن شک به جای یقین و در نهایت به وسیله‏ای برای تفرقه و بی‏هویتی فرهنگی مردم، تبدیل شده است.

5-یقین از ویژگی‏های شرق و بقای بر شک از مختصات غرب است.

کتب آسمانی و پیامبران، انسان را به یقین در اعتقادات دینی فرا خواند. آن یقینی که راههای شک و تحقیق هدفدار را پشت سر گذاشته و با بهره‏گیری از عقل متکی به وحی به دست آمده است. اما غرب براساس شک و فرضیه نسبیت در حوزه دین و اندیشه به سر می‏برد. اعتقاد به نسبیت در علوم تجربی مفید است. اما بقای بر شک و ایمان به نسبیت در حوزه‏های اندیشه دینی، موجب تزلزل و بی‏ثباتی عقاید و در نهایت به فروپاشی اجتماعی- فرهنگی منجر می‏شود.

6-شرق درپی کمال و غرب درپی تنوع در لذت و کامجویی بیشتر است.

آموزه‏های شرقی حاکی از هدایت بشر به سوی ساحل کمال الهی است. رسیدن به مرز انسان کامل، اصلی‏ترین آرمان فرهنگ شرقی شمرده می‏شود. برعکس دنیای غرب، هدفی به نام کمال را نمی‏شناسد. هر روز با کشف وسیله‏ای جدید، درپی تکمیل حلقه کامجویی و لذت مادی و جنسی است. به عنوان مثال، یکی از آخرین ابزارهای کشف شده غرب برای تکمیل زنجیره کامجویی جنسی، قرص‏هایی است که بعد از نشاطآوری، فرد را به جهنمی از امیال جنسی تبدیل می‏کند، به طوری که حاضر است برای ارضای خویش به هر وسیله‏ای متمسک شود و حریم عفت و مرزهای اخلاقی- انسانی را پشت سر بگذارد.

در نهایت انسان شرقی آرمان‏خواه و کمال‏جو و غربی، لذت‏طلب و کامجو است.

منابع:

1- قرآن کریم.

2- نهج‏البلاغه.

3- جر، خلیل «فرهنگ لاروس» ترجمه سیدحمید طبیبیان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول1363، جلد اول.

4- خلخالی کاظم، گنجینه‏های دانش، تهران، نشر محمد، چاپ اول، 1364.

5-کوزر، لیوییس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‏شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.

6- مطهری، مرتضی، عدل الهی، تهران، انتشارات صدرا.

7- مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و پنجم، 1382.

8- نعیمه، میخائیل، احادیث مع‏الصحافه، بیروت، موءسسه آ. بدران و شرکاء، چاپ اول.

9- نعیمه، میخائیل، الدروب، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ چهارم، 1984 م.

10-نعیمه، میخائیل، مذکرات الارقش، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ هشتم، 1988م.

11- نعیمه، میخائیل، المراحل، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ نهم، 1989م.

1- هرچند که محدوده جغرافیایی شرق و غرب با هم فرق می‏کند.

2- نعیمه، میخائیل، احادیث مع‏الصحافه، بیروت، موءسسه آ، بدران و شرکاء، چاپ اول، ص109.

3-نعیمه، میخائیل، احادیث مع‏الصحافه، پیشین، ص110.

4-عمل‏گرایی: ترجمه positivismو به معنای نفی هرگونه تفکر انتزاعی- فکری است.

5- نعیمه، میخائیل، الدروب، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ چهارم، 1984م. ص48.

6-نعیمه، میخائیل، احادیث مع‏الصحافه، پیشین، ص23.

7- نعیمه، میخائیل، مذاکرات الارقش، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ هشتم، 1988، م.

8- جر، خلیل، لاروس، ترجمه سیدحمید طبیبیان، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، 1363، جلد اول، ص130.

9- نعیمه، میخائیل، «مذاکرات الارقش»...، ص26.

10- همان، ص26.

11- نعیمه، میخائیل، الدروب، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ پنجم، ص42.

12- مطهری، مرتضی، عدل الهی، تهران، انتشارات صدرا، مبحث شرور.

13-نعیمه، میخائیل، المراحل، بیروت، موءسسه نوفل، چاپ نهم، 1989 م. ص57.

14-همان، ص57-58.

15- نعیمه، میخائیل، المراحل، پیشین، ص58.

16-خلخالی، کاظم، گنجینه‏های دانش، تهران، نشر محمد، چاپ اول، 1364، ص510.

17- نعیمه، میخائیل، المراحل، پیشین، ص60.

18- همان، ص60.

19- همان، ص60.

20-همان، ص63.

21-همان، ص59.

22-تکثرگرایی سیاسی نوعی از پلورالیزم است، که کشورهای غربی بویژه آمریکا برای ایجاد اختلاف مسلمانان و بحران هویت اعتقادی جوامع دیگر از آن بهره می‏برند.

23-نقص.

24-مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست‏وپنجم، 1382، ص33.

25-کوزر، لیوییس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‏شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ص397.

26-قرآن کریم، سوره شوری، آیه20.

27- نهج‏البلاغه، خطبه 209، شماره4.

28-یکی از نظریه‏پردازان کاخ سفید.